



## سی و دومین غروب غریبانه مُلک سخن مشرق زمین

امروز سی و دومین غروب غریبانه مُلک سخن مشرق زمین است، شاعری که خون جاری در رگ هایش مست جرعه ای از اشعاری بود که خود با انگشتان نحیف و چشمان سبز رنگ همچو چمن زار دشت های آذربایجان بر برگ تاریخ این سرزمین جاودان ساخته بود.

نصر: امروز سی و دومین غروب غریبانه مُلک سخن مشرق زمین است، شاعری که خون جاری در رگ هایش مست جرعه ای از اشعاری بود که خود با انگشتان نحیف و چشمان سبز رنگ همچو چمن زار دشت های آذربایجان بر برگ تاریخ این سرزمین جاودان ساخته بود.

گوهر انگشتری شهر گنبد فیروزه ای، آن روز را همه ما به خاطر داریم که زلالی چشمانت بر طاق دَری دوخته شده بود که برای قدم نهادن بر آسمان نامتناهی دل در دل نداشت.

تو رفتی و دنیایی از غم را بر سینه زمینی به وسعت مشرق جای گذاشتی، رفتن تو از وادی واهی، مرکب بی وفایی آن را مشگین تر از شب سیاه ای کرد که به امید پایانش سپیدی را انتظار می کشیدیم.

شهریارا، ما به یاد و نام تو جوانی داده ایم و عمر خود را به میانه رساندیم، کودکی را با بغض نهفته در «خان تنه هایاندا قالدین...» چشم بر روی هم گذاشته و نوای سازت را بر فراز قله ها طنین انداز ساختیم.

چگونه لب بگشایم و بگویم برای تو و تمام میراث معنوی ای که بر ایمان گذاشتی، امانت دار خوبی بوده ایم در حالی که هنوز از بیم سستی و در امان نبودن آرامگاهت، با خیالی آسوده سر بر بالین نمی گذارم؟!

از غربت نامت در روز بزرگداشتت اگر سخن به میان آورم، هیاهوی خیل کثیری از هم مسلکان دست به قلم را در گوشه ای از ذهن می شنوم که هر سال بر رنگین بودن روز شعر و ادب فارسی اصرار می ورزند و نقدهای مختلف خود را روانه برگ هایی از روزنامه می کنند، حال اینکه مُشک اشعار شهریار گواهی زلال تر از آب چشمه ای است که از دل سخت کوه های صداقت، معرفت و خلوص بر می آید.

شهریارا تو قلم را بر مُرکب ایمان و راستی فشرده ای و غزل بر پیشانی بلند تاریخ ما نوشته ای، ما فرزندان همان ابیاتیم که به هنگام سجده بر مُهر، از الوهیت درونت جان گرفته و سرزمین های دور و نزدیک را برای یک دل کردن قاب انسان ها درمی نوردیم.

شهریارا سرخی خاک سرخاب از خُرم نفس های تو جوانه دلربایی زده و ما به تماشای عظمت نام بهجتی نشسته ایم که قریب به یک قرن جوانه های بسیاری را به درختان استواری مبدل کرده که در راه و نام وطن همچون سپند و سبلان همواره استوارند و در پاسداشت نام و خاطرت سر بر بالینت گذاشته و بوسه بر چشمان به خواب رفته ات می زنند.

آری امروز بر بالین تو نشسته و سی و دومین بوسه را بر چشمان همیشه سبز تو خواهیم زد، نور چشمان تو روشنی بخش فرزندان همیشه استوار آذربایجان خواهد بود.

نویده رئوف فرد